

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی حضرت امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

(۳)

صلح امام مجتبیٰ علیہ السلام از منظر معتقدین به امامت

نویسنده:

علی ریخته‌گر زاده تهرانی



نام جزوه: تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) (۳)

موضوع: صلح امام مجتبیٰ (علیه السلام) از منظر معتقدین به امامت

نویسنده: علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن: ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - نمابر: ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی: ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت: www.hedayatgar.ir

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۴	پایان حکومت حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۶	خبر شهادت حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۰	آغاز امامت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۲۲	امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> وارث حکومت عدل علوی
۳۲	خودآزمایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جزوه‌ی گذشته سخن از نقش امام مجتبی‌علیه‌السلام در زمان حکومت و خلافت ظاهری پدرشان حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بود، به گوشه‌ای از نقش آن حضرت در جنگ جمل اشاره شد.

توجه دارید پس از پایان جنگ جمل، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام برای آنکه معاویه را (که آهنگ مخالفت با حکومت مرکزی امام داشت و مشغول تهیّه‌ی مقدمات حکومت خود بود) به جای خود بنشانند آماده مبارزه با او شدند و سرانجام گرفتار جنگی طولانی به نام «جنگ صفین» شدند.

جنگ صفین به گفته‌ی مسعودی در «مروج الذهب» مدت ۱۱۰ روز طول کشید. و جمعاً ۱۱۰ هزار نفر از طرفین کشته شدند. بیست هزار نفر از سپاه امام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و هفتاد هزار نفر از سپاه معاویه.

امام مجتبی‌علیه‌السلام در جنگ صفین نیز نقش بارز و مهمی را ایفا کردند. مورخان نقل کرده‌اند که حضرت علی‌علیه‌السلام هنگام تنظیم کردن صفوف جنگ، طرف راست (و میمنه‌ی) فرماندهی سپاه را به امام حسن و امام حسین‌علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپردند، معاویه حيله‌ای اندیشید، تا شاید بتواند، آرایش نظامی طرف راست سپاه امام را درهم بشکند، «عبیدالله ابن عمر» فرزند عمر خطاب را خدمت امام حسن‌علیه‌السلام فرستاد تا شاید بتواند حضرتش را فریب دهد. و به

حضرت عرض کند اگر همراهی با پدرش را رها کند، آن حضرت را خلیفه خواهند ساخت، عبیدالله آمد و به حضرت عرض کرد: با شما کاری دارم، حضرت فرمودند: چه می‌خواهی؟

عبیدالله گفت: پدر شما جمع قریش را متفرق ساخته و بدین ترتیب قریش از ضربات پدر شما در جنگ‌ها ناراحتند و مایل نیستند آن حضرت خلیفه باشد. ولی شما آیا مایل هستید که جانشین پدر شده و این امر را سرپرستی کنید؟

امام حسن علیه السلام فرمودند: هرگز به خدا سوگند، آنچه گفتی که من از پدرم دست بردارم و او را تنها بگذارم هیچ گاه شدنی نیست، سپس در حالی که سوار بر اسب می‌شدند به عبیدالله فرمودند: ولی می‌بینم که تو امروز یا فردا کشته خواهی شد، آگاه باش که شیطان فکر نادرست تو را برایت زینت داده و تو را فریب داده است، در حالی بیرون آمدی که خود را معطر ساختی و به زودی زنان اهل شام سرنوشت تو را خواهند دید و خداوند تو را با صورت به زمین زده و جان تو را می‌ستاند.

عبیدالله ناامید و دست خالی به سوی معاویه برگشت، و در حالی که از سخن امام مجتبی علیه السلام کاملاً وحشت کرده بود معاویه را از سخنان آن حضرت باخبر ساخت، معاویه گفت: او فرزند پدرش علی می‌باشد.

عبیدالله در همان روز به میدان جنگ عازم شد تا همراه معاویه بجنگد ولی به

دست یکی از مردان قبیله‌ی «همدان» کشته شد. امام حسن علیه السلام در حالی که از میدان جنگ عبور می‌فرمود، دیدند مردی به روی سینه‌ی مرد دیگری نشسته و نیزه‌اش را در چشم او فرو برده و اسبش را روی پاهایش نشانده است، امام به اطرافیانش فرمود: نگاه کنید این شخص چه کسی است؟ آنان به حضرت خبر دادند که او مردی از همدان است و شخصی که به دست او کشته شده عبيدالله ابن عمر می‌باشد. البته این جریان ضمن اینکه نقش امام مجتبی علیه السلام را در جنگ روشن می‌کند یکی از معجزات و کرامات امام حسن علیه السلام است که از مرگ عبيدالله قبل از وقوع آن و عاقبت ذلت‌بار او خبر دادند و فرمایش حضرت به سرعت محقق شد.^۱

توجه دارید معاویه در جنگ صفین وقتی با رشادتهای یاران امیرالمؤمنین علیه السلام روبرو شد، با کمک عمروعاص حيله‌ای اندیشید، دستور داد تعدادی قرآن سر نیزه کردند و در برابر یاران امام قرار دادند و گفتند به جای اینکه ما یکدیگر را بکشیم بیائید، حکمیت کتاب خدا را بپذیرید و دست از جنگ بردارید، افراد نادانی که در سپاه امام بودند و از این نقشه‌ی معاویه بی‌خبر بودند، سخن او را پذیرفتند و به امام فشار آوردند که حتماً باید جنگ را پایان دهد و حکمیت قرآن را بپذیرد و به دنبال این نقشه، پیشنهاد دیگری از سوی معاویه

۱. اعلام الهدایة، ج ۴ ص ۹۳.

مطرح شد که دو نفر حکم از دو سپاه امام علیه السلام و معاویه تعیین شدند و سرنوشت دنیای اسلام در رابطه با حکومت و رهبری، آن دو نفر تعیین نمایند، متأسفانه در این پیشنهاد نیز موفق شد و نادانان رخنه کرده در سپاه امام با اصرار زیاد امام علیه السلام را مجبور به حکمیت نمودند.

نتیجه‌ی حکمیت آن شد، که «عمرو عاص» که از سوی لشکر معاویه تعیین شده بود، «ابوموسی اشعری» را که مرد نادان ریاست طلب و ناپخته‌ی میدان سیاست بود و به زور و فشار همان گروه نادان، انتخاب او را بر امام علیه السلام تحمیل کرده بودند، فریب داد و گفت ما دو نفر هر کدام علی علیه السلام و معاویه را خلع می‌کنیم و امر حکومت و سرپرستی جامعه را به خود مردم واگذار می‌کنیم تا آتش این جنگ خانمان‌سوز فرو نشیند و مردم در فرصتی مناسب فردی را که مورد توافق طرفین باشد انتخاب کنند، و به دنبال آن از ابوموسی خواست در برابر مردم و به نمایندگی از سپاه امام علیه السلام، حضرت علی را از خلافت عزل کند. او هم دستور عمرو عاص را کاملاً عمل کرد، در برابر مردم عمامه‌اش را از سرش برداشت و گفت همچنان که من عمامه‌ام را برداشتم - به همین گونه امام علیه السلام را از خلافت عزل کردم و برای سرپرستی جامعه، «عبدالله بن عمر» را توصیه می‌کنم و به دنبال آن مقداری برای عبدالله بن عمر فضیلت نقل کرد.

پس از او عمرو عاص سخنانی کرد و گفت شنیدید ابوموسی، علی علیه السلام را از

خلافت عزل کرد و من نیز علی علیه السلام را از حکومت عزل کرده و معاویه را به حکومت اسلامی نصب نمودم.

اینجا ابوموسی برآشت و سروصدا کرد و فهمید فریب خورده و عمروعاص سر او را کلاه گذاشته با عصبانیت نزد عمروعاص رفت و گفت: چکار می‌کنی؟ خداوند تو را لعنت کند تو مانند سگی هستی که زبانت را بیرون انداخته و پارس می‌کند، عمروعاص هم به او پریده او را به زمین زد و پای خود را به روی سینه‌اش گذاشت در حالی که می‌گفت، ولی تو مانند الاغی که روی دو کتاب انبار کرده باشی، آری آن دو مانند سگ و الاغ بودند هر کدام از آن دو طرف مقابلش را خوب توصیف کرده بود. بالاخره ابوموسی بعد از این فتنه‌ای که به پا کرد به مکه برگشت و با ذلت و خواری به عمر ننگین خود ادامه داد.

هنگامی که جریان حکمیت به اینجا رسید و سخنان سفیهانه‌ی ابوموسی در میان سپاهیان امام منتشر شد، فتنه و هرج و مرج بیشتر شد و اختلافات زیادی به وجود آمد به طوری که هر یک از یاران نادان امام که در انتخاب ابوموسی نقش داشتند از یکدیگر بیزاری جسته و همدیگر را دشنام می‌دادند، اما امام علیه السلام در این بین دیدند که مصلحتی اقتضا می‌کند، فرد شایسته‌ای با مردم صحبت کند و مردم را به حقیقت امر آگاه سازد و فساد و اشتباه از حکمیت را برای آنان معلوم سازد. براین اساس به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: فرزندم برای مردم در مورد این

دو مرد، (ابوموسی) و (عمرو عاص) برای مردم صحبت کن.

امام مجتبیٰ علیه السلام فرمان پدر را اطاعت نموده، منبر رفتند و فرمودند:

ای مردم درباره‌ی این دو حرف و سخن بسیار شنیدید و گفتید، آن دو را شما مردم حکم قرار دادید تا آن که طبق قرآن حکم کرده و کتاب خدا را بر هوای نفس خود غلبه دهند ولی دیدید که آن دو هوای نفس خود را مقدم بر قرآن قرار دادند، و کتاب خدا را زیر پا گذاشتند. عبدالله بن قیس (یعنی ابوموسی) در اینکه خلافت را به عبدالله بن عمر داد سه اشتباه کرد، زیرا اولاً ابوموسی در این حکمیت با پدر عبدالله یعنی عمر مخالفت کرد، زیرا او هرگز به خلافت عبدالله راضی نبود و الا اگر او پسرش را شایسته می‌دیدند او را یک نفر از اعضاء شوری (که برای تعیین خلیفه‌ی بعد تعیین کرده بود) قرار می‌داد.

ثانیاً ابوموسی حتی با خود عبدالله بن عمر در این رابطه صحبتی نکرده و بدون آنکه از رضایت او باخبر شود، به صلاحدید خود او را خلیفه‌ی مسلمین دانست.

و ثالثاً هیچ کدام از مهاجرین و انصاری که (به خیال خودشان و طبق روش خلفاء پیشین) تعیین امیر و رئیس می‌کنند اسمی از عبدالله بن عمر نبرده و نظری به او ندارند، حکمیت باید مانند حکمیت پیامبر باشد که آن حضرت «سعد بن معاذ» را در بنی قریظه حکم قرار داد و او هم طبق آنچه که خدا راضی بود حکم

کرد^۱ و شکی نیست که اگر حکمیت و برخلاف خواسته‌ی خدا بود، پیامبر به حکمیت او رضایت نمی‌دادند.^۲

جنگ صفین با نقشه‌ی معاویه بدین وسیله پایان یافت، و مسئله‌ی حکمیت، نقشه‌ی معاویه بود ولی دوستان نادان و یا جاسوس‌های معاویه که در لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جا گرفته بودند، حضرت را مجبور کردند به قبول حکمیت ولی وقتی نتیجه‌ی حکمیت را آن گونه دیدند، پشیمان شدند و به جای اینکه توبه کنند و از حضرت پوزش بخواهند، در برابر امام موضع گرفتند و بالاخره جنگ دیگری راه انداختند به نام «نهران» و امام علیه السلام و یارانش را در مخاطره‌ی جدیدی قرار دادند، گرچه آن گروهی که عامل راه‌اندازی این جنگ بودند، جمعی از آنان با نصیحت‌های امام علیه السلام پشیمان شده و دست از جنگ برداشتند ولی آن عده‌ی کم باقی ماندند تقریباً جز چند نفر معدود در آن جنگ



۱. در جنگ خندق که یهود مدینه با کفار قریش همکاری می‌کردند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواستند یهودیان (بنی قریظه) را نسبت به همدست شدن با کفار قریش ادب کنند آنها گفتند هرچه «سعد بن معاذ» حکم کند ما به آن راضی هستیم و این در حالی بود که سعد مجروح شده بود، پیامبر پذیرفتند و به سعد فرمودند، حکم کن میان آنها، سعد هم حکم کرد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت حکم من این است که آنها که با تو بجنگند و در مقام مبارزه با تو باشند، باید آنها را بکشی و زن و فرزندشان را اسیر کنی. پیامبر فرمودند: حکم خدا را برای آنها بیان کردی، به دنبال آن زخم سعد منفرج شد، پیامبر او را در آغوش کشیدند، خون همچنان از او جاری بود تا بالاخره در آغوش پیامبر جان داد و پیامبر در غم از دست دادن او گریستند (سیره اهل بیت نوشته‌ی قریشی، ج ۱۰ ص ۴۷۸).

کشته شدند، و آن تعداد انگشت شمار که باقی ماندند به فکر انتقام افتادند و یکی از آنها «ابن ملجم» بود که آماده کشتن امام شد و بالاخره در شب نوزدهم ماه رمضان، نقشه‌اش را پیاده کرد و امام را در حال سجده هدف قرار داد و با شمشیر زهرآلود فرق مبارک آن حضرت را شکافت.

جالب آن است که پیش از حرکت امام علیه السلام در شب نوزدهم به سوی مسجد، امام حسن علیه السلام با اضطراب زیاد خود را به امام رساندند، امام فرمودند: در این وقت شب چه چیز باعث شد که اینجا آمدی؟ عرض کرد: ساعتی قبل خوابی دیدم بسیار وحشتناک، فرمودند: خیر است بینم چه خوابی دیدی؟ عرض کرد: جبرئیل را دیدم که از آسمان فرود آمده بر فراز کوه «ابوقییس» و از آن کوه دو قطعه سنگ برداشت و هر دو را به سوی کعبه پرتاب کرد، در مسیری که دو سنگ به سوی کعبه می‌رفتند یکی از آن دو به دیگری اصابت کرد و هر دو سنگ پودر شدند، آن را در مسیر باد قرار داده و هیچ خانه‌ای در مکه و مدینه باقی نماند مگر آنکه تعدادی از این پودر سنگ به آن اصابت کرد، حالا تعبیر این خواب چیست؟

امام فرمودند: اگر این خواب درست باشد، پدرت کشته خواهد شد و خانه‌ای در مکه و مدینه نمی‌ماند مگر اینکه غم و اندوه از دست رفتن من آن را غمگین خواهد ساخت، امام مجتبی علیه السلام غمگین و پریشان شده با صدای حزین پرسید

این حادثه چه وقت خواهد بود؟ فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»^۱

هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد، و به هر کدام سرزمین خواهد مُرد. ولی عهدی است که حبیب من رسول خدا ﷺ فرموده که در دهه آخر ماه رمضان، عبدالرحمن بن ملجم مرادی مرا می‌کشد.

امام مجتبیٰ علیه السلام عرض کردند: اگر این مطلب را می‌دانید او را بکشید. فرمودند: قصاص قبل از جنایت جایز نیست، و هوز از او خیانتی سر نزده و به دنبال آن امام مجتبیٰ علیه السلام را قسم دادند که به بستر خویش برگردد و آن حضرت هم چاره‌ای جز اطاعت نداشتند.^۲

امام مجتبیٰ علیه السلام به خانه برگشتند و چیزی نگذشت که آن حادثه‌ی شوم واقع شد و عبدالرحمن بن ملجم با ضربتی بر سر امام که در حال سجده بودند امام را به شهادت رسانید. ضربت خوردن امام علیه السلام بلافاصله در شهر پیچید و همه‌ی طبقات به مسجد رفتند و فرزندان امام علیه السلام در پیشاپیش آنها، وقتی وارد مسجد شدند، دیدند امام علیه السلام در کنار محراب افتاده‌اند و خون از سر مبارکشان همچنان جاری است تا چشم امام به فرزندشان امام حسن علیه السلام افتاد فرمودند، نماز را اقامه

۱. سوره لقمان، آیه ۳۶.

۲. موسوعة سيرة اهل البيت، ج ۱۰، ص ۴۹۹.



فرماید و خود امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز را نشسته خواندند، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از نماز، سر مبارک پدر را به دامن گرفته و با چشمی پر از اشک پرسیدن: د چه کسی این جنایت را مرتکب شد؟ فرمودند: فرزند زن یهودی، عبدالرحمن ابن ملجم، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردند: چگونه و از چه راهی گریخت؟ فرمودند به همین زودی او را از این در می آورند، دیری نپائید که مسلمانان ابن ملجم را کشان کشان به مسجد آوردند. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سخنی کوتاه با او داشتند و سپس به امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: پسرم با اسیرت مدارا کن و با او مهربان باش، عرض کردند: پدر این ملعون به قصد کشتن شما چنین جنایتی را کرده و شما می فرمائید با او مدارا کنیم؟ فرمودند: پسرم، ما اهل بیت مهربانی و گذشت هستیم، از آنچه خود می خوری به او بخوران و از آنچه خود می پوشی به او بیوشان، اگر در اثر این ضربت مردم از او قصاص کن. بدین صورت که او را بکش ولی مراقب باش او را «مُثْلَهُ»^۱ نکن، زیرا من از جدّت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود. زنهار از مُثْلَهُ و در مورد سگی که (انسان یا حیوان دیگری را) گاز می گیرد و اگر من زنده ماندم خود می دانم با او چه برخوردی داشته باشم و البته که من به عفو و گذشت سزاوارترم تا انتقام، زیرا ما خانواده ای هستیم که در مورد کسی که به ما ظلم کرده زیادتر از عفو و کرم چیزی نداریم.

۱. مُثْلَهُ یعنی بریدن اعضاء انسان زنده همچون گوش و بینی و انگشتان....

پایان حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دوران بسیار سخت و پرتنش حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرانجام به پایان رسید، و جامعه‌ی اسلامی نشان داد، تاب تحمل عدالت حضرت مولی را ندارد، البته توده‌ی مردم در این مواقع چون معمولاً ناآشنا هستند، تحت تأثیر خواصی هستند که منافع خود را در خطر می‌بینند، آنها که خیال می‌کردند در حکومت عدل حضرت علی علیه السلام جایگاه مناسبی خواهند داشت و حتی به عنوان کارگزاران حکومت، هر کدام بخشی از حکومت را به عهده خواهند گرفت و همه‌ی منافع آنجا را همچون گذشته از آن خود خواهند یافت، وقتی با حکومتی روبرو شدند که به تعبیر خودمانی «مو را از ماست بیرون می‌کشد» و می‌فرماید همه‌ی اموالی که ناهلان از بیت‌المال مسلمین غصب کرده‌اند با قدرت از آنها خواهم گرفت ولو «کابین» زنان خود نموده باشند و در برابر همه‌ی خیراندیشی‌های دوستانش که حاکمان جور گذشته را چند روزی امان بده تا از مردم برایت بیعت بگیرند، سپس آنان را عزل کن، می‌فرمودند: نه نه هرگز یک لحظه هم اجازه نمی‌دهم ستمگری بر مردم مظلوم بی‌دفاع حکومت کند، وقتی چنین دیدند با تمام وجود برای از بین بردن این حکومت عدل تلاش کردند و دوران حکومت کوتاه چهار سال و اندی که از نظر ظاهر زمام امور مردم به دست

حضرت مولی بود لحظه‌ای نگذاشتند آب خوشی را تناول کند و لذت اجراء عدالتش را در حکومتش از نزدیک ببیند و بچشد.

بالاخره مخالفان عدالت پیروز شدند و با ضربت کاری که بر فرق مولی فرود آوردند همه‌ی گروه‌های مخالف پیروزی خود را جشن گرفتند.

حالا زمانی است که قرار است دنباله‌ی حکومت عدل علی علیه السلام به وسیله‌ی فرزند بزرگش امام مجتبی علیه السلام شکل گیرد. طبیعی است که مخالفان پیروز احساس قدرت بیشتری کردند و با شدت و همت بیشتری آماده‌ی ادامه‌ی مبارزه با عدالت هستند، از همین حالا می‌توانیم شداوند و مشکلات حکومت حسنی را حدس بزنیم و بدون اینکه بیش از ده سال خون دل حضرتش را در تاریخ پی گیریم، درد و رنجش را غیب‌گوئی کنیم.

خبر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

جالب است بدانید، امام عادل آنگاه که در پایتخت حکومت خویش به شهادت رسید برخلاف آنچه که تصور می‌کنیم که باید سراسر مملکت اسلامی تعطیل رسمی شود و شخصیت‌ها و نمایندگان حضرت از اطراف و اکناف برای تشییع پیکر مبارک حضرت به کوفه بیایند و ضجّه و ناله‌ی دوستان حضرت، فضای شهر را پر از اشک و آه کند، نه چنین نبود بلکه رهبری که در طول حکومت خود حتی حاضر نشد پوست گندمی را از دهان مورچه‌ای بگیرد تا نکند بدین وسیله به او ظلم کند، فرزندان و تنها فرزندان و شاید با یکی دو نفر از دوستانش، پیکر مطهر حضرتش را شبانه و غریبانه تشییع نمودند و در همین مکانی که فعلاً مرکز هجوم عاشقان عدالت شده و دوستانش از اطراف و اکناف تلاش می‌کنند خود را به حرم مطهرش برسانند و با یک دست زدن به ضریح مبارک شاید بتوانند نسیمی از عدالت را حس کنند، تنها و مخفیانه بدن مبارکش را به خاک سپردند، و غربت امام عدل را برای همیشه در فکر و قلب عاشقان عدالت تجسم کردند.

آه آه غربت تا چه حدّ و مظلومیّت به چه مقدار؟ پیش از آنکه شب شود و مخفیانه پیکر مبارکش را تشییع کنند، هنوز آفتاب غروب نکرده بود نمادی از جنازه‌ی آن حضرت درست کردند و آن را سوار بر شتر نموده و از شهر بیرون

فرستادند تا مردم ببینند و گمان کنند بیکر مطهر آن حضرت از شهر بیرون رفت، ولی شاید حتی یک نفر از امام مجتبی‌علیه‌السلام سؤال نکرد بدن مبارک پدر را به کجا فرستادید؟ شاید برخی فکر می‌کردند حتی امام مجتبی‌علیه‌السلام بدن مبارک پدر را به مدینه فرستادند تا در جوار مرقد مطهر حضرت پیامبر اکرم ﷺ به خاک سپرده شود ولی شاید بودند برخی که این فکر را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند مگر حرم مطهر پیامبر در اختیار امام مجتبی است تا بتواند پدرش را آنجا به خاک بسپارد؟ نه این کار خیلی سخت است و بعدها وقتی می‌خواستند جنازه‌ی امام مجتبی‌علیه‌السلام را حتی برای تجدید عهد با قبر مطهر جدش به آنجا ببرند متوجه شدند عجب اشتباهی می‌کردند حرم پیامبر و قبر مطهر حضرت که در اختیار خانواده‌اش نیست، یعنی چه؟...

به هر حال، تاریخ از آن شب سیاه غم‌نده‌ی هولناک چیزی نمی‌داند جز اینکه وقتی پاسی از شب گذشت و چراغ‌های شهر خاموش شد در ظلمت محض، تابوتی را که بیکر مطهر حضرت در آن بود چنانکه خود حضرت وصیت فرموده بود از خانه مخفیانه بیرون آوردند، امام قبلاً فرموده بودند: فرزندانم، شما فقط پشت تابوت را بگیرید، جلوی تابوت خود می‌رود (توسط تشییع‌کنندگان ملکوتی) هر کجا جنازه فرود آمد همانجا تابوت را به زمین بگذارید که محل دفن آنجاست، فرزندان نوبه‌کنان و اشک ریزان، و حتی برخی نوحه‌کنندگان که آهسته

زمزمه‌ای زیر لب داشتند و به طوری که صدای آنان جز برای خودشان هم شنیده نشود می‌گفتند، به دشمنان امام بگوئید، پس از این راحت باشند آن کوه عظیمی که با تمام وجود در برابر ستم و نابرابری ایستاده بود بدرود گفت و دیگر مانع بزرگ از سر راه شما برداشته شد.

در این بین جلو تابوت فرود آمد، آنها که پشت جنازه را گرفته بودند به ناچار تابوت را گذاشتند، زمین را کردند، قبری آماده دیدند و لوحی که در آن نوشته شده این قبری است که حضرت نوح برای وصیّ پیامبر آخرالزمان آماده کرده و سرانجام با یک دنیا غم و اندوه و آه بدن مبارک حضرت را درون قبر گذاشتند، امام مجتبی و امام حسین علیهما السلام از ترس اینکه مبادا در آن تاریکی شب افرادی در کمین باشند و محلّ دفن را شناسائی کنند سکوت کشنده‌ای داشتند، بغض تمام وجودشان را گرفته بود و اگر نبود عنایت خاصّ خداوند حتماً در آن لحظه از شدت غم و حزن به پدر ملحق می‌شدند.

ولی در اینجا دریغم آید که وفای یکی از دوستان حضرت را نادیده بگیرم. او مردی بود ادیب و سخنوری بلیغ و عاشقی دلباخته به نام «صعصعة بن صوحان»، تاریخ غیر از او کس دیگری را از یاران امام سراغ نمی‌دهد که آنقدر به بیت امام نزدیک باشد تا به او اجازه دهند همراه جنازه حرکت کند.

محدث قمی رحمته اللہ علیہ در سفینة البحار نقل می‌کند:

لَمَّا لَحَدَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَفَ صَعَصَعَةً بِنِ صُوحَانَ عَلَى الْقَبْرِ وَوَضَعَ
إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى فُؤَادِهِ وَالْأُخْرَى قَدْ أَخَذَ بِهَا التُّرَابَ وَيُضْرَبُ بِهِ رَأْسَهُ ثُمَّ
قَالَ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. ثُمَّ قَالَ: هُنَّيَا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَلَقَدْ
طَابَ مَوْلِدُكَ وَقَوَى صَبْرُكَ وَعَظُمَ جِهَادُكَ وَذَكَرَ مَدَائِحَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ
بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَآبَاكَ كُلِّ مَنْ كَانَ مَعَهُ.^۱

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در قبر قرار گرفت، صعصعه کنار قبر ایستاد
در حالی که یک دستش را روی قلبش گذاشته بود و با دست دیگر خاک‌ها را
برمی‌داشت و بر سرش می‌ریخت، و می‌گفت پدر و مادرم فدایت یا امیرالمؤمنین،
سپس گفت: گوارایت باد ای ابوالحسن، میلادت پاک و طیب بوده و صبرت
نیرومند. و تلاش و جهدت بزرگ، و به دنبال آن خوبی‌ها و بزرگی‌های حضرت
را یاد کرد، سپس گریه‌ی شدیدی کرد، به گونه‌ای که هر کس در آنجا حضور
داشت همه را گریانند.

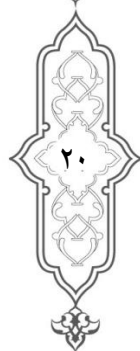
۱. سفینة البحار، ج ۵، ص ۱۰۹.

آغاز امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

محدثین و مورّخین گفته‌اند آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند و امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام فعلیت یافت، حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام با یک سخنرانی، خود را معرفی فرموده و با بیان برخی از اساسی‌ترین فضیلت‌ها و برتری‌های خود (که لازمه‌ی یک حکمران نیرومند و بدون اشتباه و نقص است) امامت خویش را عرضه فرمودند.

ما این سخنرانی را از برخی کتاب‌های اهل سنت به نقل از امام سجّاد علیه السلام عرضه می‌داریم.

فرمودند: وقتی امام امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شدند، امام حسن علیه السلام خطابه‌ای ایراد کردند، در این خطابه پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمودند: شب گذشته شخصیتی از دنیا رفت که پیشینیان در عمل از او پیشی نجستند و آنها که بعد می‌آیند به گرد او نمی‌رسند، او کسی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را (در میدان‌های جنگ) به دست او می‌داد، و او با دشمن می‌جنگید در حالی که «جبرئیل» سمت راست او و «میکائیل» سمت چپ او قرار داشت و از میدان نبرد بر نمی‌گشت مگر هنگامی که خداوند او را پیروز کرده بود و به وسیله‌ی او فتح نصیب اسلام می‌شد. (چنین کسی) وقتی از دنیا رفت از سیم و زر اهل زمین چیزی باقی نگذاشت مگر هفتصد درهم که از سهم او (از بیت‌المال) زیاد آمده بود و تصمیم داشت با آن پول خادمی برای خانواده‌اش تهیه فرماید.



سپس فرمود: ای مردم، هر کس من و نسب مرا شناخته، می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد، خود را معرفی می‌کنم. من حسن فرزند علی هستم و من فرزند پیامبرم، و من فرزند وصی پیامبرم، من فرزند بشارت‌دهندی مؤمنان و ترساننده‌ی انسان‌ها از عذاب پروردگارم و من فرزند کسی هستم که به اذن پروردگار، مردم را به سوی خدا دعوت فرمود و من فرزند آن چراغ نورانی‌ام و من از اهل خانه‌ای هستم که جبرئیل به آن خانه نزول می‌کرد و از نزد ما صعود می‌کرد و من از اهل بیته هستم که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها دور داشته و آنان را طهارتی خاص بخشیده و من از اهل بیته هستم که خداوند دوستی و مودت اهل آن خانه را بر هر مسلمانی فرض داشته، آنجا که قرآن خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»^۱ «بگو من هیچ پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم جز دوستی نزدیکانم (اهل بیتم) و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم.»
و بعد فرمودند: «فَأَقْرِبُوا الْحَسَنَةَ مَوَدَّةَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

«منظور از آن کار نیک دوست داشتن و مودت ما اهل بیت است.»^۲

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام وارث حکومت عدل علوی

بدین ترتیب امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارشان طبق برنامه‌ای که پروردگار متعال مقرر فرموده و به وسیله‌ی پیامبرش عرضه شده زمام امر را به دست گرفتند.

کاری بود بسیار سنگین و مسئولیتی بیش از اندازه مهم، زیرا از طرفی امام علیه السلام از سوی خداوند برگزیده شده‌اند و نمی‌توانند شانه از زیر بار خالی کنند، از طرف دیگر گرفتاری‌های زیادی که حکومت عدل علوی داشت همه و همه به شکل سنگین‌تری سر راه حضرت بود، و بالاخره حضرت را به یک سری از کارها و ادار می‌کرد که شاید از نظر نزدیک‌ترین افراد و دوستانش خوشایند نبود (همچون صلح با معاویه).

و ما در این نوشتار و گفتار می‌بایست تاریخ را پی بگیریم و هم به گونه‌ای خداپسندانه که مسئولیت الهی آن حضرت در لابلای اعمالش ملاحظه شود و از سوی دیگر شبهه‌هایی که مخالفان مکتب و مذهب در این زمینه ایجاد کرده و دائماً تلاش می‌کنند ذهن پیروان مکتب را خدشه‌دار کنند پاسخ بدهیم.

بدین منظور به خوانندگان محترم توصیه می‌کنیم نکاتی را که از نظر ما مهم است توجه نموده و با دقت، آنها را از نظر بگذرانند تا در این راستا هم ما بتوانیم

سخن لازم را ارائه دهیم و هم خواننده‌ی محترم به درستی دریافت نماید و مفاهیمی واقعی صورت پذیرد.

پیش از اینکه وارد تاریخ زندگی امام در این مقطع از عمر مبارکش شویم به چند نکته‌ی اعتقادی در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱. مسئله‌ی رهبری جامعه‌ی بشر به گونه‌ای که هدف پروردگار از آفرینش انسان شکل بگیرد مستقیماً در دست خداوند است و اوست که می‌داند چه فردی در این مقطع زمانی شایستگی زعامت بشر را دارد، بدین جهت، رهبر بشر چه در کادر مخصوص نبوت و پیامبری و چه در کادر جانشینی پیامبر فقط و فقط باید به وسیله‌ی شخص پروردگار انتخاب شود، توضیح این مطلب در بحث اعتقادی نبوت و امامت بیان شده ولی در این نوشتار مختصر تنها به یکی دو آیه بسنده می‌کنیم:

الف: در قسمتی از آیه ۱۲۴ سوره مبارکه‌ی انعام می‌فرماید:

«... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...»

خداوند آگاه‌تر است که رسالت خود را در چه جایگاهی قرار دهد.

در این جمله‌ی کوتاه ضمن اینکه فرستادن رسول را به خود نسبت می‌دهد، توضیح می‌دهد که هر زمان و شرایطی، اقتضای آن زمان و شرایط، رهبری فردی متناسب است و ما کاملاً به این مقتضیات زمانی و اجتماعی آگاهیم و فرد مناسب

با آن را سراغ داریم و همان کس را که می‌دانیم بتواند جامعه را به بهترین وجه اداره کند تعیین و انتخاب نموده و ارسال می‌داریم. البته در این زمینه و اینکه انتخاب پیامبر و فرستادن رسول فقط به دست خداوند است آیات زیادی در قرآن کریم مشاهده می‌کنیم ولی ما برای نمونه در موضوع انتخاب و فرستادن پیامبر به همین عبارت کوتاه بسنده می‌کنیم.

همان طوری که در مسئله‌ی نبوت و پیامبری، خداوند متعال تمام حق انتخاب را به خود داده در موضوع امامت و جانشینی پیامبر که نوع دیگری از رهبری جامعه است، باز حق انتخاب امام را فقط برای خود قرار داده است، توجه دارید در دو مورد در قرآن کریم در این زمینه، نصب امام را به خودش نسبت داده و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۱ و از میان آنان ما افرادی را به عنوان امامان برگزیدیم و در مورد دیگر در سوره‌ی مبارکه‌ی انبیاء می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»^۲ ما آنها را امام قرار دادیم و در این مورد نیز آیاتی که حق انتخاب امام را برای خود قرار داده بسیار است و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

بدین ترتیب روشن می‌شود که پیامبر یا امام فقط و فقط از سوی پروردگار

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۷۳.



متعال برگزیده و نصب می‌گردد و اوست که هر کس را مصلحت ببیند در هر مقطع زمانی گسیل می‌دارد.

۲- وقتی روشن شد انتخاب امام همچون پیامبر باید به دست پروردگار انجام گیرد و اوست که تمام نیازهای بشر را در مقاطع مختلف در نظر گرفته و با وسعت آگاهی و فهم خود به همه‌ی نیازها، فردی را که مناسب شرایط می‌داند برمی‌گزیند. به نکته‌ی دیگری می‌رسیم که باز خداوند در همین آیه ۷۳ سوره‌ی مبارکه انبیاء به دنبال آن قسمت اول که در بالا ذکر کردیم می‌فرماید:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ...»

ما به آن امامان، انجام کارهای خیر را وحی کردیم.

امیدوارم خوانندگان محترم در این قسمت از آیه کاملاً دقت نمایند، خداوند می‌فرماید ما کارهای خیر را به آنان وحی کردیم، یعنی خود کار و نفس عمل، مورد وحی پروردگار قرار گرفته به عبارت دیگر قرآن نمی‌فرماید ما به آنان وحی کردیم که کار خیر انجام دهند، اگر مقصود خداوند این گونه بود باید می‌فرمود: وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ يَعْمَلُوا الْخَيْرَ. ما به آنها وحی کردیم که کار خیر انجام دهند. نه اینچنین نفرموده بلکه فرمود: ما نفس عمل و خود کار خیر را به آنها وحی کردیم.

حالا باید دید چگونه ممکن است، (نفس عمل و فعل) مورد وحی واقع شود.

برای روشن شدن این مطلب از قرآن مجید شاهد می آوریم:

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.»^۱

پروردگار تو به زنبور عسل وحی فرستاد به اینکه در کوه‌ها و درخت‌ها و در سقف‌های منازل، برای خود خانه درست کن سپس از تمام میوه‌جات و گل‌ها بخور و با حالت تسلیم و پذیرش، راه‌هایی را که خدا به تو معرفی کرده ببیما، (و بعد از آن) از شکم‌های آن زنبورها نوشیدنی بیرون می‌آید با رنگ‌های گوناگون، که مایه شفاء و درمان همه‌ی انسان‌هاست، همانا در این (جریان) نشانه‌ای است برای گروهی که بیندیشند.

ملاحظه فرمائید در این آیه می‌فرماید: (ما به زنبور عسل وحی کردیم) حالا آیا این وحی همانند آن وحی است که به قلب پیمبران می‌فرماید؟ یعنی در هر لحظه بر قلب زنبور عسل وحی می‌رسد که این قسم خانه بساز، در اینجا سُکُنِ



گُزین، روی این گل بنشین سپس روی آن گل دیگر و روی این گل منشین که بد بوست یا اینکه اینطور نیست؟ بلکه خداوند به گونه‌ای این حیوان عجیب و لطیف را خلق فرموده است که تمام کارهای او به اراده‌ی خدا انجام پذیرفته و این حیوان معصوم بدون هیچ دخالتی از نفس اماره و آرزوهای باطله و شخصیت طلبی‌ها، طبق برنامه‌ی معین که خدا در عالم خلقت برای او مقرر داشته است، در هر لحظه اذن و امر پروردگار در راهی که خدا معین نموده سیر می‌کند و طبق دستور فطرتش از روی این گل بر روی آن گل می‌نشیند و شیرهی گل خوشبو را می‌مکد، در سقف‌ها و کوه‌ها و درخت‌ها، خانه‌ی هندسی به شکل شش گوش می‌سازد.

این وحی را وحی تکوینی گویند، یعنی خداوند در عالم تکوین (هستی بخشیدن) تمام افعال و سکناات او را خود تنظیم نموده و بدون دخالت هیچ دستی از بیرون که او را در سیر تکاملی خود از صراط مستقیم خارج کند، او را در راه‌ها و طرف سعادت و اعمال نیک طبق برنامه‌ی آفرینش حرکت می‌دهد. ملاحظه فرمودید طبق این آیه‌ی شریفه تمام اعمال و رفتار و ریزه‌کاری‌های زندگی زنبور عسل طبق وحی الهی است و او نمی‌تواند کوچک‌ترین تخطی و انحرافی از این برنامه داشته باشد.

و در مورد امامان علیهم‌السلام آیه‌ی مبارکه‌ی قرآن می‌فرماید: که ما فعل خیرات را

به آنها وحی کردیم یعنی تمام افعال پسندیده که از آنها ظهور می‌کند به اذن ما و امر ما بوده، و ملکوت آنها در دست ماست، و بنابراین اعمال آنها بدون هیچ دخالت فکر انسانی و هوای خودپسندی از آنها سر می‌زند.

آنها اعتباراندیش نیستند و برای محافظه کاری فعلی انجام نمی‌دهند و برای به جا آوردن کاری در اعتبارات موهوم نمی‌افتند که سپس کار خود را بر اساس مصلحت تخیلیّه به جای آورند، بلکه از تمام این مراحل عبور کرده‌اند، اراده‌ی آنها اراده‌ی خدا، و فعل آنها از ضمیری پاک و بی‌آلایش، بدون شائبه منفعت‌طلبی و ملاحظه‌ی اجر و پاداش و عاقبت‌اندیشی از آنها سر می‌زند.

بنابراین، این فعل، فعل خداست که به اراده و مشیّت خدا از آئینه‌ی وجود و نفس بی‌آلایش آنان هویدا و از مجرا و مجلای وجود آنان طلوع می‌کند. بدین ترتیب می‌توان گفت که خود فعل آنان، وحی خدا است.

انسان تا هنگامی که چشمش از طریق بصیرت و چشم دل، به جمال پروردگار گشوده نشده و کم کم مراتب هستی خود را فراموش ننموده و به خدا هست نشده است، تمام افعال را از خود می‌بیند و حتماً برای غایت و نتیجه‌ای انجام می‌دهد. ولی اگر در مرحله‌ی عبودیت قدم به صدق گذاشت، رفته رفته در اثر مشاهده‌ی قدرت و علم مطلق خدا و انکشاف مراحل توحید در وجود وی، دیگر از خود وجود و هستی ادراک نمی‌کند با آنکه برای بقا و حفظ آن یا برای

جلب نفع و رفع خود کاری انجام دهد، خود را در دست قدرت پروردگار چون موم در مشت قوی پنجه‌ای خاضع و تسلیم ملاحظه می‌نماید، به تعبیر دیگر وجود خود را سراب دیده و نمی‌تواند چیزی را برای مصلحت خود انجام دهد. هر کاری که از او در این صورت و این حال سر می‌زند کار حق است و بس.

و با این نکته‌ای که در ضمن توضیح فعل امام عرض شد، فرق بین فعل امام، و کار زنبور عسل روشن می‌شود. زنبور عسل، کارش، وحی الهی است، بدون اراده‌ی خود او، اتوماتیک‌وار آن گونه که ساخته شده و کیفیت کارش در درون او قرار داده شده بدون دخالت اراده‌اش کارش را انجام می‌دهد.

ولی امام، با اراده‌ی خود در مسیر بندگی پروردگار به جایی رسیده که خودش را هرگز نمی‌بیند و به سود و زیان خود توجهی ندارد. فقط و فقط در بست در اختیار ذات مقدس حق قرار داده و آنچه او می‌گوید انجام می‌دهد و این مقام، مقام بالائی است که تنها و تنها نصیب انسان‌هایی والا که خود خداوند آنها را برگزیده، می‌شود و در نتیجه کارش به جایی می‌رسد که می‌فرماید:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^۱ ای رسولِ ما، در آن وقتی که تو

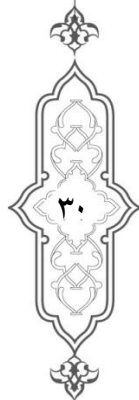
تیر انداختی، تو تیر نینداختی بلکه خدا بود که تیر افکند.

ضمناً از آیه‌ی شریفه، «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...»، استفاده می‌شود که

امام کسی است که حقاً باید از مراتب نفس وجودی عبور نموده و به مراحل توصیه حقیقی وارد شده، به گونه‌ای که هستی خود را (مندک) در هستی پروردگار می‌بیند و فعل او و گفتار او و سکون و حرکت او و قیام و قعود او و جنگ و صلح او فعل خدا می‌گردد.

آنچه در این زمینه عرض شد و استفاده‌ای که از آیات کریمه‌ی قرآن نمودیم اشاره‌ای به گوشه‌ای از مقامات امام علیه‌السلام از قرآن کریم است و این بخش از گفتار مخصوص کسانی است که معتقد به امام و مقام امامت هستند که اگر بر اثر نداشتن ظرفیت لازم، عظمت کار امام را نتوانند درک کنند، با توجه به این نکته که او امام است و همه‌ی اعمال او طبق وحی بر پروردگار است می‌بایست سکوت کند و فعل امام را صددرصد به صواب دانسته و با جان و دل بپذیرد، چون او امام است و امام چنین کسی است که خداوند در باره‌اش چنان می‌فرماید.

۳- نکته‌ی دیگری که باید در این بخش از گفتار به آن توجه داشت و چنانچه عرض شد روی سخن در این بخش با معتقدین به امامت است، اعتقاد به عصمت است، پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند امامان ما معصوم هستند و دارای ملکه‌ی عصمت می‌باشند. یعنی نه گناه می‌کنند و نه اشتباه، توجه دارید که عصمت تنها در ناحیه‌ی گناه نیست و گرنه ممکن است برخی از افراد چنان مسلط بر نفس خود باشند که هیچگاه عالمانه و آگاهانه مرتکب نافرمانی پروردگار



نشوند، ولی ناحیه‌ی دیگر عصمت، اشتباه نکردن است که این قسمت تنها مخصوص به امامان و پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، آنها هستند که هر کاری انجام دهند صددرصد مطابق با واقع و درست است و هرگز کاری برخلاف حقیقت و نادرست مرتکب نمی‌شوند، البته ممکن است بگوئیم این قسمت از سخن نتیجه‌ی همان نکته‌ی دوّم است یعنی چون (فعل خیر) به امام وحی می‌شود بنابراین هرگز کار خلافی انجام نمی‌دهد.

تا اینجای سخن مخصوص به پیروان مکتب مقدس اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، و بدین ترتیب ما معتقدیم، امام منصوب از سوی پروردگار است و هر کاری انجام دهد طبق وحی الهی است و او همواره و در همه‌ی موارد معصوم است. یعنی نه خلاف فرمان الهی انجام می‌دهد و نه در رفتار و کردارش مرتکب خطا و اشتباه می‌شود.

خودآزمایی

۱. جنگ صفین چگونه شکل گرفت؟
۲. جنگ صفین چند روز طول کشید و چند کشته داشت؟
۳. امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در جنگ صفین چه وظیفه‌ای برعهده داشت؟
۴. «عبیدالله بن عمر» با چه هدفی به محضر امام مجتبیٰ علیه السلام آمد و نتیجه چه شد؟
۵. معاویه بعد از رشادت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام چه حيله‌ای به کار برد؟
۶. نتیجه حکمیت چه شد؟
۷. طبق بیان امام مجتبیٰ علیه السلام، ابوموسی چه اشتباهاتی مرتکب شد؟
۸. جنگ نهروان چگونه آغاز گردید؟
۹. امامت امام حسن علیه السلام چگونه شروع شد؟
۱۰. چرا امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، کار بسیار سنگینی بود؟